



جوی نیستی

راضیه معزی (قنوسی)

من آن گلوآزهی ساکت، درون سینه‌ام دردم
که بوی نیستی، می‌آید از سرمای دم سردم
من آن گل کرده در تفسیر بی اندازه‌ی ترسم
که وحشت می‌برد پاییز، از افسانه‌ی زردم

من آن آهنگ‌های دلخراش خفته در بندم
که با خاکسترم، مصلوب در بی مرگی بندم
چه شیرین آرزوی مرگ دارم حسرتش بر دل
چه طعم تلخ دارم در ورای زخم لبخندم
چه حسرت وار می‌سوزم در آغوش اجل امشب
من آن دل شیشه را دارم که هر دم طعمه سنگم
چه قصد آشتی دارد دلم با لحظه‌ی مرگم
برای دستهای مهربانت، اشک دلتنگم

من آن هیچم، که در پوچی، مرا در بند می‌خواهی
پر از دردم، ولی دنیا، مرا از درد می‌خواهی
من آن قنوسی بی‌خاکستر پایان تقدیرم
که در خودسوزی قلبم مرا دل‌سرد می‌خواهی

ضمیر دوم شخص مفرد

مرضیه قربانی زاده

ابتدای هر قصیده‌ام...
دلیل قانع کننده‌ی هر حُسن تعطیل
«تو» همان ضمیر دوم شخص مفردی هستی که
فقط با من جمع می‌شوی
همان ضمیر ناخودآگاه شعرهای من
«تو» در کلامم نمی‌گنجی، مثنوی هم حریت نمی‌شود...
چند روزیست ابر هم کابوس ندیدنت را می‌بیند
و روز و شب می‌بارد،
عابرها هم سراغ «تو» را می‌گیرند،
این هوای بارانی نه چتر می‌خواهد نه شال و کلاه،
فقط «تو» را می‌خواهد
صاف می‌شود این هوای بارانی... اگر «تو» بیایی.

غرور

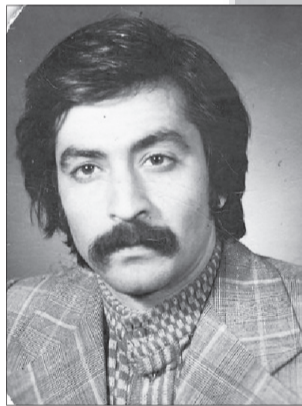
زنده یاد سهیلا یونسی

تمام خاطراتت، پیش من جامانده امشب
سکوت، آواز تنهایی برایم خوانده امشب
همان عکسی که دادی قاب کردم
گل رویت، چه عطری در فضا افشانده امشب
به انگشتان شمردم بارها من
که تا روز وصال تو چه شبها مانده امشب
کسی جز بغض من دل‌سوز من نیست
فقط این شمع دل بر حال من سوزانده امشب!
تو هم دست از غرور خویش بردار
بگو هجران من چشم تو را گریانده امشب
نمی‌دانم چه بذری کاشتی در سینه‌ی من
که یک باغ پر از مهر و وفا رویانده امشب

دلشوره‌های شیرین

پروین باقری

بسی دلشوره دارم من، میان بودن و رفتن
دلی آخر چه در خواب و چه بیداری
تو را من دوست می‌دارم
اگر چه پر ز احساسم
من این دلشوره‌ها را دوست می‌دارم
نمی‌دانم که می‌دانی
چقدر سخت است تنهایی؟
ولی با یاد تو تنها
من این تنها شدن را دوست می‌دارم
اگر دورم ز دیدارت
اگر چون ابر می‌بارم، خیالی نیست
من این حال و هوای ساده بارانی‌ام را دوست می‌دارم
اگر چه فاصله افتاد
اگر گشتم جدا از تو، دلیل بی‌وفایی نیست
بدان با خاطرات تو،
من این فاصله‌ها را دوست می‌دارم
اگر تاریکه شبایم
اگر کابوسه رؤیاهم
همین که یاد من هستی
- من این شبهای تاریک بی صدا را دوست می‌دارم
تو را من یاد می‌دارم، چه در شادی چه در غم‌ها
بدان تا آخر دنیا
تو را من دوست می‌دارم



زنده یاد محسن یزشکیان

این یاوگان که دَمشان خشکانده ریشه‌ها را
بادند و درنوردند اعماق بیشه‌ها را
خصمانه می‌تراشند، در حیرتیم که تا چند
ای سنگها خموشید بیداد تیشه‌ها را؟
در خویش اگر نگنجیم نبود عجب چو بشکست
فریاد مرد تصویر، قاب همیشه‌ها را
آینه‌زارم از تو ای صبح اگر بشویی
با صیقل تبسم زنگار شیشه‌ها را
از سرخوشان مپرسید غم نامهی اسپران
سر شاخه‌ها چه دانند اندوه ریشه‌ها را؟

سکوت عشق بر لبان بسته مردمانی است که دلبستگی -
شان ارزانی خماری چشمیست که مروریدش بهایی از
نفس من، اشک من، خون من است.
چه بد می‌گذرد روزهای تکراری بدون رهگذر بیا بیاورد،
من همان جاده قدیمی صیقل خورده‌ام و آیا... آیا زندگی
رو به فانوس تو دارد تمام دلخوشی‌ام؟
می‌گویند پایانی برای دلخوشی این مردم بی درد نیست.
و تو بگو ای تمام دلخوشی‌ام آیا دنیا شکستگی تنم را
رسوا نمی‌کند؟

بتول خسروی (بنتی)

تو شبیه تمام دلتنگی‌های کودکی‌ام شیرینی، گریه‌هایم
برای بزرگترین نداشته‌هایم بود و بزرگترین خواسته‌ام در
آب نبات چوبی و لواشک خلاصه می‌شد.
وقتی بزرگ شدم کوچکترین آرزویم، بزرگترین آرزویی
بود که حتی در ذهن نمی‌گنجید. عاشق شدم و باز همان
بجگی. تنها دلتنگی‌ام دیدارت شد و بزرگترین آرزویم
غرق شدن در نگاهت که در با تو بودن خلاصه می‌شد.
با من بمان تا تمام سادگی کودکی‌ام را به پایت بریزم.
تمام وجودم را وقف نگاهت می‌کنم.

منتظر آثار و مطالب شما هستیم

لطفاً جهت چاپ آثار در این صفحه، مطالب خود را با خط
خوانا (ترجیحاً تایپ شده)، با ذکر نام و نام خانوادگی، سن و
تلفن تماس در یک روی کاغذ نوشته و به دفتر روزنامه
ارسال نمایید. ضمناً مطالب ارسالی، برگشت داده نمی‌شوند.

کارشناس سرویس ادبی - هنری: محمدعلی اصلاح پذیر

